

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۴)

شنبه ۱۱ - ۱۲ - ۱۳۳۸ هـ؛ ۱۱ - ۰۶ - ۱۳۹۶ م؛ ۰۲ - ۰۹ - ۲۰۱۷

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عِثِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَجَنَيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ قَتَلْنَاكَ فَأَنْبَأْتَنِي فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اضْطَجَعْتَكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أُخُوتُكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيِّنْ فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۴۳) فَمُولا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (۴۴) قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ (۴۶)

I. تفسیر

1. اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ: بروید سوی فرعون که او طغیان کرده است.
2. فَمُولا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ: و بگوئید با او سخنی نرم شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد.
3. قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ: گفتند: پروردگارا، ما می‌ترسیم که پیش دست‌های تو کند بر ما، یا سرکشی ورزد.
4. قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ: گفت: نترسید، همانا که من خود با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این دو آیه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۷ - ۲۱۵):
"قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ" کلمه "فرط" به معنای تقدم است و در اینجا مراد از آن به قرینه مقابله‌اش با طغیان، تعجیل در عقوبت است، به طوری که نگذارد دعوت تمام گردد و مهلت ندهد معجزات اظهار شود، و مراد از "طغیان" این است که در ظلم خود از حد تجاوز نموده و با تشدید عذاب بنی اسرائیل و جرأت بر ساحت مقدس ربوبی مقابله نموده و این بار کارهایی بکند که تا کنون نمی‌کرد، و اگر نسبت خوف به موسی (ع) و هارون داد اشکالی ندارد، چون در سابق در تفسیر جمله "خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ" گفتیم که این خوف با مقام نبوت منافات ندارد.

بعضی بر این آیه اشکال کرده‌اند به اینکه خدای تعالی در جای دیگر به موسی وقتی درخواست شرکت دادن برادر را کرد فرمود، "قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصُلُونَ إِلَيْكُمَا" (۲۸:۳۵ القصص) (به زودی، بازویت را به وسیله برادرت قوی می‌کنیم و برای شما نیرویی قرار می‌دهیم که آنان نتوانند به شما کاری کنند.) و با این که در این آیه قبلا به او تأمین داده بود، دیگر جا نداشت موسی و هارون اظهار ترس کنند؟

بعضی از این اشکال جواب داده‌اند به این که ترس قبلی موسی (ع) از جان خودش بود، به دلیل این که می‌گفت، "آنها از من خونی طلب دارند و می‌ترسم مرا بکشند" (۲۸:۳۴ القصص) ولی در آیه مورد بحث همانطور که گذشت ترسشان از باز ماندن امر دعوت است.

علاوه بر این ممکن است خوفی که در این آیه حکایت شده همان ترس قبلی موسی باشد که در موقف مناجات اظهار کرده بود و ترس هارون باشد در هنگامی که از ماموریت خود آگاه گشت، و با هم در این مورد جمع شده باشند، در سابق هم گذشت که احتمال دارد جمله، "اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ..."، حکایت کلامی باشد که هر دوی آن بزرگواران در مواضع متعددی گفته‌اند.

[اشاره به وجه اینکه موسی و هارون از عقاب و طغیان فرعون اظهار نگرانی کردند]

"قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ" یعنی از فرط و طغیان فرعون نترسید که من با شما حاضریم، و آنچه بگوئید می‌شنوم و آنچه عمل کند می‌بینم و شما را یاری می‌کنم و تنهاتان نمی‌گذارم، و در حقیقت این آیه تأمینی است که با وعده نصرت به آن دو می‌دهد، پس اینکه فرمود، "لا تَخَافَا" تأمین است و اینکه فرمود، "إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ" تعلیل آن تأمین است به این که با حضور و دیدن و شنیدن من دیگر جایی برای ترس شما نیست، و این خود دلیل بر این است که جمله مذکور کنایه است از مراقبت و نصرت، و گر نه صرف حاضر بودن و دیدن و شنیدن، و صرف آگاهی داشتن به آنچه که رخ می‌دهد باعث نترسیدن موسی و هارون نمی‌شود، چون خدای تعالی همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و از هر چیزی آگاهی دارد.

هم چنین مرحوم علامه طباطبایی در ضمن طرح اشکالی از فخر رازی و پاسخ بدان چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۵-۲۱۴):

امام فخر رازی در تفسیر خود گفته است: سرّ این که چرا خدای تعالی موسی را نزد فرعون فرستاد، با این که می‌دانست او ایمان نمی‌آورد، به دست نیامده و در این گونه اسرار غیر از تسلیم و ترک اعتراض چاره‌ای نیست. و این سخن از وی خیلی عجیب است برای اینکه اگر مقصود از سرّ فرستادن موسی وجه صحّت امر به چیزی است با علم به این که در خارج تحقق نمی‌یابد و محال است تحقق یابد؟! جواب می‌گوییم: محال بودن وقوع چیزی در خارج یا وجوب وقوع آن، خود حالت آن چیز است به قیاس بر علت تامه آن، که عبارت است از علت فاعلی به ضمیمه سایر عوامل خارجی، (که اگر مجموع اینها که همان علت تامه است، موجود باشد آن چیز و آن فعل، واجب و ضروری الوجود می‌شود و اگر علت تامه‌اش نبود و یا تامه نبود، وجود آن ممتنع می‌گردد) و اما به قیاس، به علت فاعلیش به تنهایی نه واجب می‌شود و نه ممتنع، و امر خدای تعالی هم هیچ وقت متعلق به فعلی به قیاس به تمامی اجزاء علت تامه‌اش نمی‌شود، بلکه تنها متعلق به فعل به قیاس به علت فاعلیش می‌گردد، که یکی از اجزاء علت تامه فعل است و نسبت فعل و عدم آن به قیاس به آن تنها ممکن است، (نه واجب و نه ممتنع) و به عبارت دیگر نسبت فعل و عدم فعل به فاعل نسبت امکان دائمی است، چون فاعل علت ناقصه است، که نه وجود فعل را واجب می‌کند و نه عدم آن را، پس بنا بر این، ارسال رسول و دعوت فرعون به وسیله رسول، و امر فرعون به اطاعت وی همه صحیح است، زیرا اجابت فرعون و اطاعتش از رسول، نسبت به خود او اختیاری و ممکن است، (نه واجب و نه ممتنع) هر چند که نسبت به او که علت فاعلی است، به ضمیمه سایر عوامل مانع از اجابت محال و ممتنع است، این جواب کسانی است که قائل به اختیارند و اما جبری مذهبان، که خود فخر رازی یکی از آنها است، این شبهه نزد آنها منحصر در تنها مسأله مورد بحث نیست، بلکه در تمامی موارد تکالیف جریان دارد، چون ایشان قائل به عموم جبر هستند و در مورد بحث گفته‌اند: امر به موسی تکلیفی است صوری که نتیجه آن اتمام حجت و قطع معذرت است.

و اما اگر مراد از "سرّ ارسال رسول" با علم به ایمان نیاوردن فرعون پرسش از فائده این کار باشد چون خدای تعالی کار لغو نمی‌کند؟ در جواب می‌گوییم دعوت به دین حق هرگز و در هیچ موردی لغو نیست، برای اینکه در مردمی که آن را می‌پذیرند اثر گذاشته و ایشان را در سعادت تکمیل می‌کند و در مردمی که آن را نمی‌پذیرند نیز اثر گذاشته ایشان را در شقاوتشان تکمیل می‌کند، هم چنان که خدای تعالی فرمود، "و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا" (۱۷:۸۲ الإسراء) (ما از قرآن چیزهایی نازل می‌کنیم که برای مؤمنین شفاء و رحمت است، و ظالمان را جز بر خسارتشان نمی‌افزاید).

آری اگر تکمیل در طرف شقاوت لغو گردد، دیگر آزمایش در آن ناحیه معنایی نخواهد داشت، و حجت در آن تمام نمی‌شود، و عذر منقطع نمی‌گردد و اگر در يك طرف حجت تمام نشود، در طرف دیگر نیز تمام نمی‌گردد، و این خود روشن است (زیرا سعادت در جایی تحقق می‌یابد که شقاوت هم امکان داشته باشد).

5. اشاراتی از شیخ اکبر محیی الدین بن عربی: شیخ اکبر، محیی الدین ابن عربی، در فتوحات مکیه چنین آورده است (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۳، ص ۵۳۳):

[سر انبعاث الله- تعالی- موسی و هارون سوی فرعون]

سرّی است الهی که نمی‌شناسند آن را بسیاری از مردم. الله- تعالی- بر انگیخت موسی و هارون را سوی فرعون، و سفارش فرمود آن دو را که بگویند "لَهُ قَوْلًا لِّبَنَاتِنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى" (۲۰:۴۴ طه) (او را سخن نرمی شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد)، و امیدواری از الله [امری] واقع است نزد جمیع چنان که فرمود، "عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ" (۹:۱۰۲ التوبة) (امید که خدا توبه کند بر آنها!)، و علماء گفته‌اند که "عَسَى" (امیدواری) از الله واجب است، و "لَعَلَّ" و "عَسَى" دو خواهر (هم معنا) هستند. پس، خدا می‌دانست که او متذکر (یادآور) خواهد شد، و تذکر (یادآوری) نباشد مگر از علمی سابق که فراموش شده باشد. سپس، چون دید ترس‌شان را از این که اجابت نکنند آنچه را بدان می‌خوانندش، به آن دو گفت، "لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى" (۲۰:۴۶ طه) (نترسید، همانا که من خود با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم)، یعنی می‌شنوم از فرعون هنگامی که شما برسانید بدو رسالت پروردگارتان را، و می‌بینم آنچه را از شماست در حقّ او از آنچه سفارش نمودم شما را بدان از نرمی و فرود آمدن در خطاب.

پس، فرعون نیافت کسی را که بر تکبّر ورزد بر او، چرا که تکبّر از متکبّر تنها بر کسی واقع می‌شود که با صفت کبریا ظاهر شود برای او. پس، چون دید آنچه را نزد آن دو بود از نرمی در خطاب، رقیق گردید برای آن دو، و رحمت الهی با عنایت ربانی ساری شد در باطنش، و دانست آن که با او فرستاده شده‌اند همان حقّ بود، و حقّ گوینده بود از موسی و

هارون ، و گوشي که دريافت مي‌کرد فرعون کلام موسی را حقّ بود. پس، قبول حاصل شد در نفس او، و پوشاند آن را از قومش، چه او شأن حقّ بود. آیا نمي‌بينی او - تعالی - را که در قيامت تجلّي مي‌کند در صورتی که انکار مي‌شود در آن، و این از سترش (پوشش او) است. و چون فرعون دانست که گوش خلقتش و بصر (بينش) و زبان و جميع قواي اوست، براي همين، با لسان حقّ گفت، "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النّازعات) (من پروردگار برتر شما هستم) زیرا دانست که همان الله است آن که بر زبان بنده‌اش گفت، "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النّازعات) (من پروردگار برتر شما هستم)، پس الله - تعالی - خبر داد که او بگرفتند با "نَكَالَ الْأَخِرَّةَ وَ الْأُولَى" (۷۹:۲۵ النّازعات) (بند آخرت و نخست)، و "نُكَلِّ" قيد (بند) است، پس خدا به قيد (به بند) کشيد او را با عبوديت و رزيدنش با پروردگارش در اولی (نخست) با علمش بدان که او عبد الله است، و در آخرت هنگامی که خدا برانگيزد او را، بر انگيزدش بر آنچه مرد بر آن از ايمان به او از روي علم و قول، و بعد شهادت الله، شهادتی نباشد، و شهادت به نفع او که به بندش در آورد در اولی (نخست) و آخرت، "إِنَّ فِي ذَلِكَ" (۷۹:۲۶ النّازعات) (همانا در آن است)، يعني در اين گرفتار، "لَعِبْرَةٌ" (۷۹:۲۶ النّازعات) (هر آينه عبرتی) يعني تعجّبی و تجاوزی از آنچه درباره او سبقت گرفته است سوي فهم عامّه سوي آنچه در آن است از آنچه خاصان از عباد الله، که همانان عالمان باشند، مي‌فهمند آن را. و براي همين، فرمود، "لَعِبْرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى" (۷۹:۲۶ النّازعات) (هر آينه عبرتی است براي هر که خشيت و رزد)، و دانستيم که "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ" (۳۵:۲۸ فاطر) (تنها خشيت مي‌ورزند با خدا، از ميان عبادش، عالمان)، و فرموده بود، "لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى" (۲۰:۴۴ طه) (شاید که او ياد آور گردد يا خشيت و رزد)، و خشيت نوزد تا آن که بداند با تذکر آنچه فراموش کرده بود از علم به الله، و از به بند کشيدنش توسط حقّ، توانا نبوده باشد بر آزادي و سراح (بلگی) از آن بند. و قول آن دو، "إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا" (۲۰:۴۵ طه) (همانا که ما مي‌ترسيم پيش دستي نمايد بر ما، يعني پيشي جويد بر ما با حجتّ با آنچه بر مي‌گردد به او از توحيد، "أَوْ أَنْ يُطْغَى" (۲۰:۴۵ طه) (يا سرکشي و رزد)، يعني بلند کند کلامش را به خاطر آن که قصد عين حقيقت را داشته باشد، و در نتيجه، ما به رنج افتميم با او. براي همين، به آن دو گفت، "لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أُرَى" (۲۰:۴۶ طه) (نترسيد، همانا که من خود با شمايم، مي‌شنوم و مي‌بينم)، و سفارش فرمود آن دو را به اين که نرمي و رزند براي او در سخن. پس، چون گفتند به او آنچه را گفتندش بر وجهی که خدا عهد فرموده بود با آن دو که بگويندش، فرعون به آن دو گفت، "فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى" (۲۰:۴۹ طه) (پس، کيست پروردگار شما يا موسی)، آن سان که دو آزمون کننده قبر به ميت مي‌گويند، نه به سبب جهلش بدانچه مي‌گويد، بلکه تنها مي‌خواست که حاضران آگاه شوند بدانچه مي‌گويند از آنچه دليلی است بر وجود الله تا بدانند صدق آن دو را، چرا که چون عاقل بدانند که هنگامی آن دو بگويند مثل آن را، چه بسا که خواطر بيدار شوند، و سخن آن دو دعوت کنندشان به نظر (اندیشه) کردن در آن، [چه] براي نصب آن دو، در سخنشان مواضع دلالتی است بر الله، پس او پرسش نمي‌کند براي دشمني و رزيدن با او، پس پرسشش دلالت کرد بر اين که او اراده کرده بود هدايت کسی از قومش را که مي‌فهمد آنچه را آورده بود، پس گفتند، "رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْهَةً ثُمَّ هَدَى" (۲۰:۵۰ طه) (پروردگار ما آن است که بخشيد به هر چیزی آفرينشش را، سپس هدايت فرمود)، و انصاف و رزيدند با فرعون در اين خطاب، و اين از سخن نرم بود، چه داخل است تحت قول آن دو "كُلُّ شَيْءٍ" است ادعای فرعون، پس خلق آن را هم الله به او بخشیده بود، و در کلامشان بود جواب فرعون به آن دو زيرا آنچه را فرعون گفته بود خلقي بود براي الله. سپس، زيات نمود آن دو را سؤال تا زيادتر شوند در دلالت، "فَالْ مَا بِالْ فُؤُودِ الْأُولَى" (۲۰:۵۱ طه) (گفت: پس چه گونه بود حال نسل‌هاي نخستين؟)، گفتند، "عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسَى" (۲۰:۵۲ طه) (علمش نزد پروردگارم است در کتابی، پروردگارم نه گم مي‌کند و نه فراموش) مثل آن که تو فراموش کردی تا آن که بيادت آورديم، و ياد آور شدی. پس، اگر تو معبود مي‌بودی، فراموش نمي‌کردی، چرا که خدا فرمود، "لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ" (۲۰:۴۴ طه) (شاید که او ياد آورد گردد). سپس، افزودند در دلالت با آنچه گفتند بعد آن تا تمام آيه. آن پيوسته پوشيده بود در نفس فرعون، حبّ رياست اجازه نمي‌دادش که تکذيب کند خود را نزد قومش در آنچه سبک سر گردانده بودشان تا اطاعتش کنند، که "كَاثُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ" (۴۳:۵۴ الزّخرف) (بودند قومي فاسق)، پس شریک نگرداند او را با آنها در ضمير "انهم". پس، چون دید سخت‌گیری را، "قَالَ امْنُتُ" (۱۰:۹۰ یونس) (ايمان آوردم)، تلفظ کرد اعتقادش را، که پيوسته با او بود، الله - تعالی - او را گفت، "الآن" (آيا اينک) مي‌گویی آن را؟! پس، با قول خود، "الآن"، خدا اثبات فرمود که او ايمان آورده بود از روي علمي محقق، و خدا آگاهتر است، هر چند

امر درباره او احتمال است، و حَقَانِیَّت یافت کلمه از الله، و جاری شد سنتش در عبادش که ایمان در آن وقت دفع نمی‌کند از مؤمن عذاب را نازل فرموده است به آنها در آن وقت "إِلَّا قَوْمٌ یُؤْمِنُونَ" (۱۰:۹۸ یونس) (مگر قوم یونس) ...

6. اشارتی در ذکر: گفتار مُحَمَّد بن عبد الجَبَّار بن الحسن النِّقَری در کتاب المواقف همراه با شرح عَفِیف الدِّین تِلْمَسَانِی:
[۲:۹] و مرا گفت: من نزدیک‌ترم به زبان از سخنش هنگامی که سخن می‌گوید. پس، کسی که شهود نماید مرا، یاد نکرده باشد مرا، و کسی که یاد کند مرا، شهود نکرده باشد مرا.

قول او، "مرا گفت: من نزدیک‌ترم به زبان از سخنش هنگامی که سخن می‌گوید. پس، کسی که شهود نماید مرا، یاد نکرده باشد مرا، و کسی که یاد کند مرا، شهود نکرده باشد مرا"، می‌گویم در این معنی تصریحی است به حقیقت الهیه، و آن این است که شاهد در حال شهود عین مشهود است، و برای همین، گوینده‌ای از ایشان گفته است، "پایان یافت سفر طالبین به پیروزی بر نفوسشان (خودشان)"، و نفوسشان همان مشاهده مشهود است. چون تقریر یافت این، هنگامی که شاهد بداند او مشهود است، باقی نماند برای ذکرش برای خودش فائده‌ای، چه ذکر تنها برای غایب باشد. پس، به ناچار گفت، "پس، کسی که شهود نماید مرا، یاد نکرده باشد مرا"، و تاکید فرمود آن را با قول خود، "و کسی که یاد کند مرا، شهود نکرده باشد مرا"، بدین معنا که او اثبات کرده باشد برای من اَنَانِیَّت (منیّت) ذاکره‌ای را برای مذکور غیر خود. پس، نباشد شهودی برایش هنگامی که حالتش این باشد، بلکه او در حضرت حجاب است و در غیبت اغتراب (غربت).

چنین باشد مواجید [این] قوم هرچند پوشیده دارند آن را از جهال از بیم بر آنها که مبدا واقع شوند در انکار، و روا گردد بر آنها غضب [خدای] جَبَّار، که کمترینش بُعد از اوست در این (آن) دار.

[۲:۱۰] و مرا گفت: اما شاهد ذاکر، اگر حقیقتی نباشد آنچه را شهودش می‌کند، محبوب گردانده باشد او را آنچه ذکرش می‌کند.

قول او، "و مرا گفت: اما شاهد ذاکر، اگر حقیقتی نباشد آنچه را شهودش می‌کند، محبوب گردانده باشد او را آنچه ذکرش می‌کند"، می‌گویم در نسخه [دیگری]، "اگر حقیقتی نباشد آنچه را شهود می‌کند، محبوب گردانده باشد او را آنچه ذکر می‌کند"، بدون [ضمیر "هاء"] "ش"، ولی معنای یکی است. و در این تنزل کریم ظاهر فرمود حقیقت الهیه اکبر را، و تصریح فرمود بدان، تصریحی ظاهرتر، و آن همان قول اوست که شاهد ذاکر، اگر حقیقت مشهودش همان خود حقیقت ذاکره‌اش، وگرنه ذکرش حجابی باشد برایش. و چیزی صریح‌تر از این نیست در اینکه شاهد در حال شهود حقیقت مشهود است. و تو ای سرورم، که این حروف را مطالعه می‌کنی، اگر ضعیف است استعدادت از قبول این حکم، بدان که شاهد و مشهود هرچند یکی باشند، جز اینکه این بُعد است، و زیانی نرساند تو را اینکه عبد شهود کند خود را هنگامی که باقی باشد نزد تو جانب حق منزّه از آنکه حقیقت کسی باشد که شهودش می‌کنی. و اگر [این] زیادتر کرد منع را بر تو و قوی شد نزدت به خاطر این معنا آنچه موجب دفع می‌شود، شاید دفع کنی آن را که حق سمع عبد متقرّب سوی او باشد با نوافل، و بصرش، لیکن تو استطاعت آن را نداشته باشی به خاطر ثبوتش در حدیث صحیح، و اگر از غیر ملت ما هستی، که ملت اسلام است، یا یهودی هستی که نمی‌توانی دفع کنی قول او را در تورات که "زیاد باشد که خلق کند خلقی شبیه به شمائل و صورت ما. و شباهت در ذات نیست، و نه در صفات زیرا" الیس کمثله شیء"، به اتفاق ما و شما، باقی می‌ماند اینکه خود او ظاهر باشد چنانچه خبر داد از آن، و ذکر نمودن تشبیه نظیر قول تو باشد "مثل تو می‌گوید این قول را"، یعنی تو. و اگر نصرانی باشی، نتوانی دفع کنی آنچه را ادعا می‌کنی مبنی بر اینکه سیّد مسیح گفت